

اصفهان و تحول شعر پارسی در عصر صفویه

اسحاق طغیانی

دانشگاه اصفهان

با روی کار آمدن صفویان به‌عنوان دولتی قدرتمند در عرصه تاریخ ایران، آنگونه که می‌دانیم تحولات وسیعی در ابعاد سیاسی، دینی، علمی، اقتصادی، هنری، اجتماعی و ادبی جامعه آن روزگار صورت پذیرفت و تمام نهادهای رسمی و غیررسمی اجتماع به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر شدید این تحولات واقع گردید؛ به طوری که در برخی موارد جریان‌ات معمول نسبت به گذشته سمت و سوی کاملاً متباین و متفاوتی پیدا کرد.

در عرصه مسائل ادبی و به‌خصوص حوزه شعر و شاعری - که موضوع اصلی این سخن است - این دگرگونی‌ها چشمگیر است تا جایی که در این ارتباط پیدایش سبکی جدید موسوم و معروف به سبک هندی در این دوره حادثه مهمی است که در روند شعر پارسی جایگاه ویژه‌ای دارد.

قبل از صفویه و پیش از پیدایش سبک هندی، شعر کلاسیک پارسی در چهارچوب سبکهای خراسانی و عراقی با ویژگی‌های برازنده و شکوهمند خود توانست شمار قابل توجهی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و جهان را در دامن پربرکت خویش بپروراند و گویندگان بزرگی چون

فردوسی، سنایی، ناصرخسرو، نظامی، حافظ، سعدی، مولوی و ... را به‌عنوان کسانی که هنر و شعر خویش را در خدمت اندیشه‌های بلند انسانی، ملی، دینی و عرفانی به‌کار گرفتند، به جوامع فرهنگی معرفی کند و شکوه و افتخار خود را برای همیشه جاودان نماید.

نگاهی اجمالی به آثار ادبی قبل از صفویه مشخص می‌کند قبل از قرن دهم هجری به‌طور کلی اکثر شاعران و نویسندگان پارسی‌زبان، ادب و هنر و نثر و نظم خویش را در خدمت فکر و اندیشه و جهان‌بینی خود به‌کار می‌گرفتند و بیشتر سعی می‌کردند با این ابزار مهم و کارآمد ذوق هنری خود را به همراه آراء و نظرات دینی، تاریخی، عرفانی، سیاسی و اجتماعی در برابر دیدگان دیگران قرار دهند، اگرچه ستایش حاکمان سیاسی و مدح امراء و پادشاهان به جبر یا اختیار حجم قابل توجهی از متون ادبی آن روزگار را نیز به خود اختصاص داده است.

در پی کار آمدن صفویان و تغییر سیاست‌های آنان و تحول در ابعاد گوناگون نهادهای سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی روند امور بر خلاف سابق به صورت جریانهای دیگری بروز کرد که همه براساس نگرش‌های جدید مستقیم یا غیر مستقیم اشکال خاص و نویی داشت. از این‌رو در حوزه ادبیات و به‌خصوص شعر پارسی جریانی معمول شد که بعدها به سبک هندی شهرت یافت و برخی نیز با عنوان «سبک اصفهانی» از آن یاد کرده‌اند. (امیری فیروزکوهی، ۱۳۴۵) این سبک که شاخصه اصلی آن خیال‌پردازی است با تسلط عجیب خود بر ذهن و زبان شاعران آن روزگار موجب پیدایش آثاری گردید که نسبت به دوره‌های قبل از جهت کمیت و کیفیت بسیار متفاوت است.

گروهی از منتقدان و محققان ادبی علت اصلی این تحول بی‌سابقه را عدم توجه پادشاهان عصر صفوی به شاعران آن زمان قلمداد کرده‌اند که این بی‌توجهی موجب گردید اکثر مستعدان شاعری آن روزگار به دربارهای پادشاهان شعر دوست و شاعرپرور هند یعنی سلاطین سلسله گورکانی روی آورند و با توجه به ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی و سلیقه‌های رویایی مردم آن دیار بنیان‌هایی را پی نهند که دهها سال مورد توجه شاعرانی باشد که با گرایش به این اسلوب هنرنمایی می‌کردند. (تقوی، ۱۹۵۷)

می‌دانیم شاه اسماعیل صفوی بنیان‌گذار این سلسله به نام تشیع قیام کرد (۹۳۰ ق) و بعد از قرن‌ها انزوا پیروان آیین تشیع میدان را از هر جهت برای ابراز عقاید خویش خالی و مهیا دیدند و با حمایت بی‌دریغ او و سلاطین بعدی سعی کردند انواع دانش‌های عقلی و نقلی و ذوقی خویش را ترویج و تدوین نمایند. در این میان توجه به علمای دین و مروجان شیعی اولویت اول را داشت و آنان در نزد پادشاهان صفوی از حرمت بسیار بالایی برخوردار بودند چنان‌که شاه اسماعیل محقق کرکی را به پادشاهی سزاوارتر از خود می‌دید و شیخ بهایی و شیخ لطف الله نزد شاه عباس از عزتی خاص برخوردار بودند و علامه مجلسی عالم پر قدرت این دوران، همه کاره پادشاهی سلطان حسین تلقی می‌شد. (خوانساری، ۱۳۵۴، ص ۳۶۱ و نصرآبادی، ۱۳۱۷، ص ۱۵۱)

این قبیل نگرش‌ها موجب می‌شد شاعران بر خلاف دوره‌های قبل این جایگاه ویژه را در دربار و محافل حکومتی نداشته باشند و اگرچه برخی احياناً قصایدی را در مدح پادشاهان و امراء می‌سرودند و حتی جوایزی هم دریافت می‌کردند، حشمت و جاه شاعران قبلی را نداشتند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۱، ص ۲۵۵) هرچند از زمان شاه عباس به بعد، دربار ایران سمت خاص ملک الشعرائی مقرر فرموده و کسانی امثال مسیح کاشانی و صائب را بدین سمت منصوب و معین کرده بود و تا زمان شاه سلطان حسین این سمت برقرار بود، شاعران جز در موارد ضروری مانند فتح و پیروزی چیزی نساخته و ملزم نبودند که حتماً در اعیاد و جشنها و مواقع عادی در مدح شاه و وزیر تا امیر آخورباشی به هم بیافند و هرگاه شاعری در مدح ائمه شعری می‌سرود مورد تشویق و اکرام واقع می‌شد. (امیری فیروزکوهی، ۱۳۴۵، ص ۹)

قدرت بی‌مانند عالمان عربی‌دان و عربی‌خوان دین که بیشترشان نسبت به شعر بی‌تفاوت و حتی مخالف و کم‌توجه بودند، در دربارها از یک طرف و بی‌عنایتی به زبان فارسی که از مقتضیات پادشاهان ترک‌گوی صفوی است از طرف دیگر باعث می‌شد زبان فارسی به‌خصوص شعر از رشد و شکوفایی سابق خود فاصله بگیرد و در شأن و منزلتی دیگر مرتبط با فرهنگ سرزمین اسرارآمیز هند یا طبقات معمولی اجتماع، رویکردی دیگر داشته باشد و با دوری از علم و اندیشه و حکمت، جریان عامی شدن را دنبال نماید. این جریان اگرچه خود تجربه جدیدی بود که به عموم مردم و صاحبان حرف مختلف و عموماً کم‌سواد اجازه ورود به بارگاه شعرا را می‌داد،

از این جهت که موجب تباهی شعر و شاعری می‌شد چندان به‌نظر خوشایند نمی‌آمد و این با دوره‌های طلایی شعر پارسی (قرن ششم تا نهم) بسیار متفاوت است. در آن روزگار شعر، حامل علم، فرهنگ، آرمان، کمال و رسالت بود که با تکیه بر کتاب و سنت و عشق و عرفان و اجتماع، انسان را به خیر و خیر دعوت می‌کرد و با اندیشه‌ها و سخن‌های روزبه‌روز تازه‌تر، او را به سوی کمال سوق می‌داد. اما در عصر سبک هندی تقریباً تمام شاعران با تکیه بر عنصر خیال و تقلید (از آثار گذشتگان و آنانی که در آن زمان شاعران برتری می‌نمودند، به‌صورت بسیار افراطی آثار فراوان خود را به بازار شعر و ادب وارد می‌کردند که احوال و آثار آنان در تذکره‌های گوناگون و تواریخ ادبی به‌صورت مبسوط و گسترده بیان شده است.

آنچه در این فرصت، نگارنده قصد بیان و تحلیل آن را دارد، نقش اصفهان به‌عنوان مرکزی فرهنگی درباره‌ی این تحول عظیم ادبی است.

در روزگار صفویان از همان زمان که پادشاهی شاه اسماعیل برقرار شد در کنار شهرهایی چون: خوی و تبریز و قزوین، به اصفهان نیز توجه شد و این شهر بعدها به مثابه پایتختی با شکوه و قدرتمند کانون توجه کسانی بود که از اطراف و اکناف برای تحصیل علم و تجارت و داد و ستد به این خطه می‌آمدند یا سلاطین صفوی آنان را به اصفهان کوچ می‌دادند. چنان‌که تبریزی‌ها را شاه عباسی به اصفهان آورد و همچنان‌که آرامنه را در جلفای اصفهان سکنی داد. از این جهت در آن زمان اصفهان به قول نصرآبادی «صدف گوهر فضلا» بود و قبله‌ی اهل علم و اندیشه و هنر محسوب می‌گردید.

ملا صالح قزوینی (م بعد از ۱۱۱۷ق) می‌نویسد: «و امروز حال آنان که به صفاهان می‌آیند حال آنان است که به بغداد می‌آمدند و آن وقت قاعده سلطنت آنجا بود». البته بسیاری از ایرانیان نیز به هند می‌رفتند که جاذبه آنجا مانع از بازگشت آنان به وطن می‌شد «و آنان که از ایران به هند می‌روند غالباً از این جهت اهل و وطن از یاد بنهد و دل از کار ایشان بپردازند». (قزوینی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷) او در کتاب «نوادری» از قول مردمی که در حوالی قیصریه اصفهان مقام داشتند می‌گویند: «خلاصه دنیا ایران است و خلاصه ایران اصفهان». (همان، ص ۳۸۹) لازم به ذکر است که کتاب «نوادری» گزیده «محاضرات الادباء و محاورات الشعرا» راغب اصفهانی است (م میان ۴۰۱-۳۹۶)

که توسط این عالم و ادیب دوران صفوی به فارسی درآمد و مترجم، بسان سنت نویسندگان گذشته، آنچه را که در متون فارسی روزگار خود از حکایات و امثال رایج و اطلاعات علمی و اجتماعی و طنزهای مربوط به آن موضوعات می‌شناخت در ذیل هر موضوع آورد و بدین ترتیب کتابی خواندنی با عنوان نوادر پدید آمد. (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۷۹۰)

از طرف دیگر پادشاهان صفوی عموماً در مورد ترویج تشیع به شکل‌های گوناگون نهایت اهتمام را به خرج نهادند و روز به روز بر دامنه قدرت عالمان شیعی که در این زمان برای تدوین اصول و قواعد مذهب رسمی کشور به کار گرفته شده بودند، افزودند و موجبات پیدایش طبقه‌ای از روحانیان را در اصفهان فراهم آوردند که در عرض کمتر از یک سده، قدرت پاره‌ای از آنان به پای نفوذ کلام پادشاه می‌رسید. (طاهری، ۱۳۴۹، ص ۱۷۲)

رسمیت تشیع در این دوره تنها به مثابه یک مذهب ساده همانند حنفی یا شافعی نبود بلکه به همراه فلسفه سیاسی خاصی مطرح شد که در پرتو آن تحولی عمیق در ایران آغاز شد که شکوفایی همه جانبه‌ای به دنبال داشت. مدارس بی‌شمار، موقوفات فراوان، امکانات علمی گسترده، حفظ میراث مکتوب و تاریخی گذشته، کتابت صدها هزار نسخه خطی، ایجاد مساجد بزرگ، عمارتها، پل‌ها و ... دوره درخشانی از تاریخ ایران اسلامی را از جهت فرهنگی رقم زد.

اگرچه این اقدام به لحاظ سیاسی پس از نه قرن موجب شد ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی و مستقل و فراگیر، پیش از اسلام خود را باز دید و به‌عنوان یک کانون شیعی قدرتمند تمام نهادهای اجتماعی، دینی، اقتصادی و عقیدتی را دگرگون نماید؛ اما از نظر ادبی خطرناک بود چه قدرت روز افزون عالمان شیعه در کنف حمایت پادشاهان صفوی موجب مبارزه با تصوف می‌شد که در گذشته از سده چهارم تا ظهور شاه اسماعیل منبع الهام شاعران پارسی بود و در این میان اصفهان، پایتخت پر رونق دولت قدرتمند صفوی در جهت‌دهی بسیاری از این جریانها نقش عمده و اساسی داشت.

در این زمان به‌خصوص در دوره شاه عباس مهم‌ترین پادشاه صفوی مبارزه با متصوفان و از بین بردن نفوذ آنان به حدی شدید بود که در عرض سی سال مهر سیصدساله‌ای که نسبت به

تصوف وجود داشت از بین رفت و جای خود را به کین داد (طاهری، ۱۳۴۹، ص ۳۳۶) و این در حالی است که دولت صفوی بنای خود را بر پایه قدرت صوفیان و خانقاه استوار کرده بود. قبل از آنکه صفویه روی کار بیاید، در قرن هشتم و نهم، تصوف در ایران به صورت یک گرایش عمومی درآمد بود و از طرف دیگر در جوامع شیعی زمینیهایی برای ورود به تصوف وجود داشت. از این رو تصوف از قرن هفتم به مرور در میان شیعه نفوذ کرده بود و در طی قرن هشتم و نهم مذهب شیعه به شدت از آن متأثر شده بود. شیخیان سربرداری و بعد مرعشی دو نمونه روشن از این جریان شیعی خانقاهی بود و تفکر افرادی چون ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹) و سید حیدر آملی (م بعد از ۷۸۷) نشان‌دهنده تأثیرپذیری عالمان شیعه از تصوف بودند. همچنین می‌دانیم که خانقاه شیخ صفی فاصله بین تسنن و تشیع را بر محور تصوف پیمود و پایه محکم قدرت سیاسی صفوی گردید.

محور عمده این قدرت سیاسی قزلباشان ترک وابسته به خانقاه شیخ صفی بودند که به سرعت به یک نیروی سیاسی نظامی تبدیل شدند، در حالی که میراث فکری چندانی نداشتند؛ هرچند میراث کلی تصوف از طریق نظم و نثر فارسی به این دوره منتقل شده بود. به دلایل سیاسی و اعتقادی کم کم و از همان ابتدا از نفوذ و قدرت قزلباشان کاسته شد و در مقابل به فقیهان و عالمان شیعی میدان داده شد و ظهور فقهای بزرگی چون محقق کرکی (م ۹۴۰) و به دست آوردن مقام دینی - سیاسی مهم شیخ الاسلامی توسط آنان، سبب شد تا فقاقت در برابر تصوف موضعی استوار و رسمی به خود گیرد.

البته شاهان صفوی به رغم انزوای صوفیان در نیمه دوم عصر صفوی تا به آخر نسبت به آنان روی خوش نشان می‌دادند. بسیاری از عارفان اصفهان تا زمان شاه عباس دوم مورد احترام بودند و امکاناتی نیز در اختیار آنان گذاشته می‌شد اما می‌توان گفت از همان ابتدا تمایل جدی به آنان نداشتند و به همین دلیل روزه‌روز قدرت و نفوذ آنان را کاهش دادند. تخریب بقعه‌های مشایخ صوفیه که عموماً سنی مذهب بودند، در زمان شاه اسماعیل از اقدامات صوفی‌زدایی صفویه است که از زمان او شروع شد و «جناب شاه اسماعیل به خانقاه‌های مشایخ اهل سنت که می‌رسیدند خراب می‌کردند». (شیرازی، ۱۳۳۹، ص ۲۸۳) بنابراین مخالفت با تصوف به عنوان

یک جریان سنی‌زدایی نزد گروهی از علما به‌خصوص آنان که از بلاد عرب به اصفهان آمده بودند در تمام دوره صفوی دنبال می‌شد و کسانی چون محقق کرکی و فرزندش شیخ حسن عاملی (م ۱۱۰۴) و امثال آنها رساله‌هایی را در رد صوفیان می‌نوشتند.

ناگفته نماند میراث عظیم تصوف اسلامی که به این دوره انتقال یافته بود از حمایت نسبی عالمانی مانند شیخ بهاء‌الدین عاملی (م ۱۰۳۰) و ملاصدرا و حتی ملامحمد تقی مجلسی اخباری معروف برخوردار و این نشان می‌دهد جریان تصوف در این زمان که با شرع و فلسفه و عرفان آمیخته بود، جریان نیرومندی بوده است. امیر معزالدین اصفهانی که فقیهی ارجمند بود و از شاگردان محقق کرکی محسوب می‌شد و سید حسین مجتهد کرکی دخترزاده محقق کرکی و شیخ عبدالصمد، پدر شیخ بهایی تمایلات صوفیانه داشتند. اما انتقاد از صوفیان نیز وجود داشت و این کسانی را شامل می‌شد که صوفیان بازاری تلقی می‌شدند و بقایای جریانات کهن صوفیان ایرانی بودند که اهل خرقة و خانقاه بودند و کشکول به‌دست و یاهو کشان در کوچه و بازار می‌گشتند یا محافل خاص خود را داشتند.

شیخ بهایی که تمایلات عرفانی او انکارناپذیر است در انتقاد از شیخ بازی‌های صوفیانه و جبه‌پوشی‌های همین صوفیان بازاری است که در مثنوی نان و حلوا می‌گوید:

این مقام فقر خورشید اقتباس	کی شود حاصل کسی را در لباس
زین ردا و جبه‌ات ای کج نهاد	این دو بیت مثنوی آمد به یاد
ظاهرهت چون گور کافر پر خلل	وز درون قهر خدا عزوجل
از برون طعنه زنی بر بایزید	وز درونت شرم می‌دارد یزید

(عاملی، ۱۳۶۱، ص ۱۷۱)

این مسائل نشان می‌دهد که جریان اجتماعی تصوف در روزگار صوفیان در مجموع به صورت انفعالی و در حاشیه به‌گونه کژدار و مریز در میان عوام و خواص به حرکت خود ادامه می‌داد ولی نقش چندان مؤثری نداشت.

نکته دیگری که در بررسی جریانات اجتماعی و ادبی عصر صفویه باید در نظر گرفته شود تسامح بارزی است که تقریباً عموم حاکمان صفوی در برابر همه جریانات از خود نشان می‌دادند

و به غیر سنیان که در هرجا و هر شرایط باید سرکوب می‌شدند دیگران کم و بیش می‌توانستند در جامعه آن روز حضوری ملموس داشته باشند چنان‌که از زمان عباس اول تا زمان شاه سلطان حسین مسیحیان و یهودیان آزادی عمل زیادی داشتند و حتی نصارا به تبلیغ آیین خود می‌پرداختند. (مجلسی، ۱۳۷۵، ص ۷۱۴ و ۷۱۵) شاردن نوشته است: «شاه عباس درباره ایشان (ارامنه با کشیشانی که از اروپا برای تبلیغ به اصفهان می‌آمدند) به رأفت و احسان رفتار می‌کرد و به روحانی‌نمایان کافرکیش (یعنی مسلمانان) و مردم‌فریب هرگز فرصت و امان نمی‌داد که با آنان به دشمنی و ستیز برخیزند». (شاردن، ۱۳۷۴، ص ۱۶۵۳)

از این‌رو طبقات گوناگون مردم آن زمان با رفتارها و سلیقه‌های گوناگونی که داشتند به راحتی و آزادی در جامعه و محل‌های خاصی که داشتند حاضر می‌شدند و علاوه بر علما که از مواهب خاص برخوردار بودند؛ صوفیان، نقالان، شاعران، قصه‌خوانان، ناطقان، قلندران، لوطی‌ها، نرادها (نردبازها)، معرکه‌گیران، قوچ‌بازان، آوازه‌خوانان، موسیقی‌نوازان و امثال آنها کم و بیش وجود داشتند که در بسیاری از موارد ضمن ارتکاب به انواع فسق و فجور، علما را مانعی جدی در برابر خود نمی‌دیدند.

اساس این تسامح در حقیقت به خود پادشاهان صفوی و گرایش‌های شخصی آنان مربوط بوده است که اگرچه اغلب دارای حساسیت‌های مذهبی بودند اما به واسطه روحیه حاکم اشرافی‌گری بر دربارها همواره زمینه‌های فساد اخلاقی و اجتماعی را فراهم می‌کردند و به تناسب گرایش سلطنت به این قبیل امور قشرهای جامعه را نیز بدان سوق می‌دادند. بنابراین انواع فسادها به‌خصوص قماربازی و شراب‌خواری در بسیاری از اوقات میان بخشی از مردم رواج داشت و حتی در قهوه‌خانه‌ها عرضه می‌شد. در کنار آن شاهدبازی و فحشا نیز بازار گرمی داشت.

شاه عباس به همه اظهار تدینی که می‌کرد شراب را از لوازم سلطنت می‌شمرد و دیگران را نیز تشویق به خوردن آن می‌کرد. (نصرآبادی، ۱۳۱۷، ص ۲۷۹) نصرآبادی درباره شمس تیشی می‌گوید: «چون در علم موسیقی و صوت و عمل مربوطه بود به شاه عباس در چهارباغ قهوه‌خانه‌ای جهت او بنا کرده و شرابخانه‌ای هم در پهلوی آن دایر نموده، مقرر فرمود که هر کسی

در میخانه او شراب بخورد او را مهری در کف دست بزند و به علامت داروغه او را آزار نرساند». (همان، ص ۱۴۷)

شاردن این قبیل فسادها را در دوره شاه سلیمان (صفی) تبیین کرده و اذعان داشته است: «درباریان، سوارکاران و سرسپردگان به نشاط و طرب، جملگی شراب‌خوارند و شاه سلیمان را نیز روزی بی‌می و مطرب نمی‌گذارند». هم او می‌نویسد در اصفهان دوازده هزار زن روسپی مالیات می‌دهند و رسماً و آشکارا خودفروشی می‌کنند ... روسپیان اصفهان هر سال هشت هزار تومان مالیات می‌دهند. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۶۴ و ج ۴، ص ۱۴۶۸)

پادشاهان صفوی به غیر از شاه طهماسب و سلطان حسین که رعایت حدود شرعی را می‌کردند، همگی به شرابخواری معتاد بودند و برخی از آنها در باده‌گساری افراط می‌کردند. (فلسفی، ۱۳۷۱، ص ۶۲۹)

در این زمان عقیده عوامانه‌ای میان مردم رواج یافته بود که اصولاً شراب‌خواری برای شاه گناه شمرده نمی‌شود. سانسون که در دوره شاه سلیمان در ایران بوده است، پس از شرحی در این‌باره می‌نویسد: «به این ترتیب اگر شاه در ماه رمضان روزه نگیرد یا اینکه شراب بیاشامد به مناسبت این است که پسر امام است و از دودمان پیامبر است، مرتکب گناه نمی‌شود و از رعایت کلیه اصول و قوانین شرعی معاف است». (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۳۶) حتی در دوره شاه اسماعیل به‌نظر می‌رسد دربار شاهی به ویژه در ایامی که شاه در اصفهان بوده آلوده به شرابخواری و عیش و عشرت بوده است. (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۳۷۱)

در این میان کاری که از دست عالمان پرقدرت برمی‌آمد این بود که پادشاهان و مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنند. صدور فرامین عمومی جهت اجرای امر به معروف که در دوره‌های مختلف عصر صفوی از طرف پادشاهان و به توصیه علما صادر می‌شد نشان از گستردگی مفاسد در میان مردم آن زمان دارد. (همان، ص ۳۶۵) شاه عباس دوم فرمان عمومی برای منع شراب و فساد کرد و قوانینی در جهت جلوگیری از همجنس‌بازی که در قهوه‌خانه‌ها رواج داشت وضع کرد. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۴، ص ۴۳۲)



از مکان‌های فسق و فجور باید از قهوه‌خانه‌ها نام برد که پاتوق و محل اجتماع بسیاری از شاعران بوده است. جایی که مباحث ادبی و نقد شعر در آنجا صورت می‌گرفته است. قهوه‌خانه از پدیده‌های جالب دوره صفوی است که هم محلی بوده است برای صرف قهوه و سایر نوشیدنی‌ها و هم محفلی برای ادبا و شعرا و درویش و قصه‌خوانان و شاهنامه‌خوانان و در حقیقت مرکز پررونق ادبی آن روزگار.

تذکره نصرآبادی از تذکره‌های سودمند این دوران است که در سال ۱۰۸۳ توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی تألیف شده است. در این تذکره احوال شمار فراوانی از شاعران یا کسانی که به هر روی شعری در عمر خویش گفته‌اند فراهم آورده است. این کتاب آگاهی‌های فراوانی از افراد جامعه آن روز، مشاغل، انواع دانش‌ها و تخصص‌های آن زمان، علما، محلات، روستاهای اصفهان، امام‌زاده‌ها، مساجد، معابد، قهوه‌خانه‌ها و به‌خصوص فضای عمومی و اجتماعی شاعران قرن یازدهم را در اختیار ما می‌گذارد.

در سراسر این تذکره از قهوه‌خانه و حضور شعرا و درویش در آن یاد شده است. این محفل جایی بوده که از شاه تا درویش در آن حضور می‌یافتند و شعرای اصفهان و هنرمندان دیگر آن عهد، اشعار و آثاری را که تازه سروده و آماده کرده بودند عرضه می‌کردند: «ملا شکوهی روزی به اتفاق میر آگهی در قهوه‌خانه عرب نشسته بود که شاه عباس ماضی به قهوه‌خانه می‌آید». یا «میر همام مرد درویش فقیری است. تاجی بر سر می‌گذارد و گاهی به قهوه‌خانه می‌آید». (نصرآبادی، ۱۳۱۷، ص ۲۳۹ و ۱۴۶)

سید نعمت‌الله جزایری (۱۱۱۲-۱۰۵۰) عالم بزرگ این دوران که به ثبت نکات محیط‌های اجتماعی و فرهنگی علاقه داشت در اثر مهم خود «الانوار النعمانیه» قهوه‌خانه را «مدارس شیطان» می‌نامد از این جهت که در آنجا قصه‌خوانان و ناطقان قصه‌های دروغ می‌خوانند (جزایری، بی‌تا، ص ۶۳).

با وجود این شرایط جای تعجب نیست اگر در بررسی شعر این دوره، برخلاف دوره‌های سابق، مشاهده می‌کنیم که مایه‌های علمی، عرفانی و دینی در آن بسیار اندک است و ابداع و خلاقیت که از ویژگی‌های اساسی آثار هنر است به مفهوم ادبی آن در این دوره کمتر دیده می‌شود.

و اگرچه در عرصه تصویرهای خیال جلوه‌هایی از ذهنیت شاعران به نمایش درآمد اما در مجموع تقلید و تکرار و زیاده‌گویی و نهایتاً خیال‌پردازی، ویژگی‌های برجسته شعر این روزگار شد که تماماً معلول اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان به‌خصوص در اصفهان است.

آنچه هم شعرای صفوی در مدح ائمه و مراثی بزرگان دین گفته‌اند عموماً موضوعات سطحی، عامیانه و تکراری است که بیشتر منحصر است به ذکر اسامی و القاب و عناوینی که قطعاً آنها از مفاهیم عمیق آن بی‌اطلاع بوده‌اند و البته این قبیل مدایح و مراثی در برابر حجم عظیم شعر این دوره بسیار اندک است.

بی‌مایگی یا کم‌مایگی شاعران عصر صفوی موجب می‌شد آنان بیش از اندازه عنصر خیال را در خلق آثار خود در نظر داشته باشند. بخشی از این شیوه نیز مربوط می‌شد به نحوه شاعری گروهی از شاعران سفر کرده به هند که برای برخورداری از درگاه پادشاهان هند به آن دیار روی آوردند و ارمغانی جز خیال و خیال‌بندی نداشتند. البته خیال، یکی از عناصر اصلی شعر است که بدون آن شعر واقعی تحقق نمی‌یابد اما توجه مبالغه‌آمیز شاعران عصر صفوی به این عنصر مهم باعث شد تا سخن‌آرایی در این عهد ضعیف و کلام پخته و متین کمتر محسوس گردد. هنر شاعری از دید این شاعران جز «خیال‌بندی»، «مضمون‌تراشی»، «خوش‌قماشی»، «باریک‌اندیشی» و «لفظ‌تراشی» نبود و این روش تازه‌ای بود که به سبک هندی معروف شد.

این سبک محصول شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی است که در آن روزگار کانونش اصفهان بود و موجب پیدایش این «روش تازه» در میان شاعران گردید و روز به روز به رونق آن افزوده شد. در جریان شکل‌گیری این مکتب جدید نقش شهر اصفهان و جنبه‌های خط‌دهنده آن آنقدر زیاد است که بنا بر نظر برخی از ادیبان و منتقدان معاصر «حق اینست که این طرز سخن را سبک اصفهانی بنامیم زیرا مسلم است که ظهور این سبک در بین شعرا و گویندگان عصر صفوی در ایران و فارسی‌زبانان بلاد دیگر معلول تحولات گوناگون اجتماعی و دنباله تغییرات طبیعی و عصری و پیدایش مجازات و کنایات و استعارات جدید بوده و در واقع زبان طبیعت و احتیاج طبیعی مردم یک عصر است که خودبخود این حدوث و تازگی را چه در زبان محاوره و چه در زبان ادب و سخن به‌وجود می‌آورد و الا هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کرده، نشان دهد که فلان سبک

مخلوق فلان شاعر یا نویسنده به طور اخص می‌باشد... در عصر درخشان صفوی که شهر عظیم و مشهور اصفهان سواد اعظم و محیط امم و مهد پرورش علما و دانشمندان به انواع راحت و نعمت بوده است واضح است که این سبک از سخن هم مانند مظاهر دیگر تمدن آن عهد از علوم و فنون و صنایع و حرف منسوب بدانجا خواهد بود لاغیر و اکثر گویندگان آن عصر یا زاده اصفهان و یا تربیت یافته آن بوده‌اند». (امیری فیروزکوهی، ۱۳۳۳، ص ۴) همچنین شعری از قبیل نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی و طالب آملی و ظهوری ترشیزی که در عداد مهاجرین اولین طبقه شعرا به هندوستان در واقع از پیشقدمان و علمداران این سبک قبل از سفر به هند به همین شیوه سخن می‌گفتند. این سبک به دست شعرای ایرانی در ایران پایه‌گذاری شد و در اصفهان به وجود اکمل آن، صائب و پیروان ایرانی او به حد کمال خود رسید و شعرای هندوستان و افغان امثال شوکت بخاری، میرزا بیدل، غنی کشمیری و دیگران همه از متابعین او بودند. (همان، ص ۵) از شعر صائب بزرگ‌ترین شاعر عصر صفوی نیز برمی‌آید که اصفهان آن روز چشم و چراغ اهل ادب و قطب دایره شعر و سخن بوده است:

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم صائب که جای بلبل آمل در اصفهان خالیست
(همان، ص ۶)

منابع

- اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۱، محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
- امیری فیروزکوهی، مقدمه کلیات صائب تبریزی، تهران، به اهتمام بیژن ترفی، خیام، ۱۳۳۳.
- تقوی، میرعلی شیر، تذکره مقالات الشعرا، حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷.
- جزایری، سید نعمت‌الله، بی تا، الانوار النعمانیه، ج ۲، تبریز.
- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ۳ جلد، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، ج ۴، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۴.
- سانسون، سفرنامه، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۶.
- شاردن، سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، ۱۳۷۴.
- شیرازی، محمد معصوم (نایب الصدر)، طریق الحقایق، ج ۱، محجوب، تهران، سنایی، ۱۳۳۹.
- طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، جیبی، ۱۳۴۹.
- عاملی، بهاءالدین محمد (شیخ بهائی)، کلیات اشعار، سعید نفیسی، تهران، چکامه، ۱۳۶۱.
- فلسفی، نصرالله، زندگی شاه عباس اول، ج ۲، علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.



- قزوینی، ملاصالح، نوادر، مجاهد، ۱۳۷۱.
- مجلسی، محمدتقی، اهل ذمه، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، قم، ۱۳۷۵.
- نصرآبادی، میرزا طاهر، تذکره نصرآبادی، وحید دستگردی، تهران، ارمغان، ۱۳۱۷.